

انامید خزیر

# ۳۵ سال در میان ایرانیان

من هم باستان‌شناس شدم!

تانیا گیرشمن

ترجمه فیروزه دیلمقانی

انتشارات مؤسسه بنیاد فرهنگ کاشان، ۱۳۸۹

۵۹۶ صفحه، مصور (رنگی)، جلد سخت، ۲۵۰۰۰ تومان

«تختین‌یار بود که از فرانسه خارج می‌شدم و این پرسش برابم مطرح بود که چه ماجراهایی در انتظارم هستند.» (ص. ۳۱) آنها، در روزگاری که هواپیمای مسافری در کار نبود، از راه مصر و بیت‌المقدس و بیروت و دمشق و بغداد به ایران می‌رسند. این سفر که خالی از دشواری و رنج سفر نیست، همراه با پیش‌آمدهایی است. یکی از خوانندگی‌ترین این ماجراها آشنایی تانیا با خانمی فرانسوی در بغداد است که همسری عراقی دارد. رفت و آمد آنها چند سال طول می‌کشد و دوستی‌شان ادامه می‌یابد، تا آنکه تانیا بی می‌برد آن زن، دختر عموی خود اوست!

تانیا گیرشمن با پندارهای دور و دراز وارد ایران می‌شود. هنوز هیجان‌زده است و گمان می‌برد که عجایب زیادی انتظارش را می‌کشد:

«من وارد ایران شده بودم. ایران اسرارآمیز و دوردست، سرزمین شهرزاد، علاءالدین و چراغ جادو. آیا می‌توانستم شاهزاده خانمهای پرنیان‌پوش و غرق در جواهر و سنگهای قیمتی و سواران با لباسهای زربفت مجهز به شمشیرهای جواهر نشان را، که در کودکی خوابشان را دیده بودم، ببینم؟» (ص. ۳۷)

اما چندان طول نمی‌کشد که پندارهای او فرو می‌ریزد. سختی سفر و دیدن زندگی ابتدایی مردمی که اغلب‌شان برای نخستین بار بیگانگان اروپایی را می‌دیدند، او را به تردید می‌افکند که آیا تصمیم درستی گرفته که راهی سفری چنین دشوار و توان‌فرسا بشود؟

سرانجام تانیا و همسر و همراهانشان به نپاوند می‌رسند. سال ۱۳۱۱ خورشیدی است. وارد شهر می‌شوند، در حالی که فرماندار



من هم باستان‌شناس شدم! خاطرات خواندنی، جذاب و پراطلاع تانیا گیرشمن (۱۹۰۰-۱۹۸۴)، همسر رومن گیرشمن، باستان‌شناس سرشناس فرانسوی (روسی‌الصل، ۱۸۹۵-۱۹۷۹) و شرح رویدادهای زندگی روزمره و رخدادهای پشت صحنه و عرصه کاری کاوشهای ۳۵ ساله رومن گیرشمن و همکارانش در ایران (نپاوند، همدان، کاشان، بیشاپور، شوش، جغزنیبل، بردن‌شاده، خارک، سرمسجد) و در افغانستان و ماجراهایی است که در عراق، فلسطین، سوریه، مصر، فرانسه، و ... بر آنها رفته است. این کتاب که به ترجمه فیروزه دیلمقانی و به وسیله انتشارات مؤسسه بنیاد فرهنگ کاشان منتشر شده، در بر دارنده خاطرات این بانوی فرانسوی در فاصله سالهای ۱۳۱۱ تا ۱۳۴۶ خورشیدی است که در آن تانیا

با زبانی طنزآلود و شیرین خاطرات خود را از این کاوشها نوشته است. کتاب من هم باستان‌شناس شدم! «چشم‌اندازی روشن از جزئیات بعدی از زندگی انسان در موقعیتی است که به ندرت در آنچه مربوط به پژوهش و اکتشافات باستان‌شناختی می‌شود مورد تحلیل قرار گرفته است.» (ص. ۱۷-۱۸) و سرشار از آگاهی‌هایی است که خواندن آن به شناخت افزون‌تر تاریخ اجتماعی معاصر ایران کمک می‌کند. ماجراهای کتاب از آنجا آغاز می‌شود که تانیا گیرشمن در سال ۱۳۱۱ خورشیدی تصمیم می‌گیرد همراه همسرش، که از سال ۱۳۱۰ کاوشهای باستان‌شناختی‌ای را آغاز کرده بود، راهی ایران شود. «هر چه پول داشتیم و ته‌مانده پس‌اندازمان را جمع کردیم تا بتوانیم خرج سفر من» را فراهم کنیم. (ص. ۳۱). تانیا هیجان‌زده است و می‌نویسد:

منتظر آنهاست: «مردم در جلوی خانه، دور اتوموبیل ما، حلقه زده و به آن چسبیده بودند.» (ص. ۳۹) شگفتی او از آنچه می‌دید و آنچه در آغاز سفر تصور کرده بود، سرخورده‌اش می‌کند و از خود می‌پرسد: «پس ایران هزار و یک شب کجاست؟» (ص. ۴۴) به هر حال نخستین کاوشها در نهندان آغاز می‌شود و آنها با صدوقهایی که اندک اشیای باستانی راهی تهران می‌شوند و بخشی از یافته‌ها را، بر پایه قراردادی میان دولت ایران و موزه لورور پاریس، به نمایندگی دولت ایران می‌دهند و بخش دیگر از یافته‌ها را با خود به فرانسه می‌برند. (ص. ۵۶)

سفر دوم یک سال بعد آغاز می‌شود. در سفر پیش، تپهای در دامنه کوه الوند در مغرب همدان، نظر گیرشمن را جلب کرده بود و اکنون راهی اسداباد همدان شده بودند تا کار حفاری را آغاز کنند. تانیا گیرشمن می‌نویسد که اعضای گروه اکتشافی خوب با هم کنار می‌آمدند و یاد گرفته بودند با زندگی «سیار بدوی» آنجا خو بگیرند. اما از کاوشهایشان اشیای چندانی به دست نمی‌آوردند و راهی لرستان می‌شوند. آنجا هم البته در دسرهای خود را دارد؛ ولی باز خبری از اشیای باستانی دندان‌گیر نیست. در اینجاست که گروه گیرشمن، به دستور رئیس موزه لورور پاریس که کارفرمای رومن گیرشمن است، برای کاوش در تپه سیلک راهی کاشان می‌شوند. آنها به دنبال یافتن سفالینه‌های لولهدرانی می‌روند که موزه لورور نمونه‌ای از آنها را به دست آورده بود. گروه‌هایی سیار تشکیل می‌دهند و در زمینهای اطراف تپه سیلک، آغاز به زرق‌بایی می‌کنند. «این گروه با میله‌های آهنی بر روی زمین می‌کوبیدند و وقتی صدای توخالی به گوششان می‌رسید، با نوک کلنگ زمین را می‌شکافتند. بدین ترتیب بود که ما نخستین گور را یافتیم و به دنبال آن حدود دویست گور را شکافتیم. ...» در برخی از گورها تا شصت شیء هم یافت شد. اشیای از قبیل کوزه، سفالینه‌های مختلف، اجسام برنزی، اسلحه، جواهر و به ویژه گلدانهای گزاشی شده لوله‌درانی (ص. ۶۹) خانم گیرشمن و همسرش، گذشته از کار حفاری، با زندگی روزمره مردم هم در ارتباطند. از بازار اصلی کاشان و بازار نقره‌فروشها و بازار مسگرها که «با سرورصدای کرکننده‌های سینی، دیگ، سطل، پارچ، آفتابه، ابریق و کنری می‌ساختند» (ص. ۶۷) دیدن می‌کنند. صنایعی که امروز زیر فشار خردکننده ظرفهای پلاستیکی فراموش شده‌اند. تانیا می‌نویسد: «غالباً به دیدن کارگاههای قالیبافی می‌رفتم که قالیبافی معروف کاشان را در آنجا می‌یافتند. همه این کارگاهها در زیرزمینهای کم‌نور قرار داشتند. ...» قالیبافان چهارزانو می‌نشستند. ... زنان بیشتر در حال شیر دادن به نوزادان شان ...» کارشان را دنبال می‌کردند. کاری بود طاقت‌فرسا، همچون اعمال شاقه.» (صص. ۶۷-۶۸) و برای روزی یک ریال!

در کاشان به مهمانی می‌روند، مهمانی می‌دهند. در یکی از این مهمانیها فرماندار کاشان به هنگام بازدید از موزه کوچکی که گیرشمن‌ها در سیلک برپا کرده‌اند، شمشری برنزی زنگ‌زده‌ای را، که سالم از زیر خاک بیرون آورده‌اند، به دست می‌گیرد تا تیزی لبه‌اش را آزمایش کند. شمشری را در هوا می‌چرخاند، و شمشری باستانی در دست او تکه تکه می‌شود. فرماندار زربلب به یکی از همراهانش، بدون هیچ تأسفی، می‌گوید: «به چه دلیل این فرنگیها برای این اشیای پوسیده این همه پول تلف می‌کنند؟»

در کاشان به مهمانی می‌روند، مهمانی می‌دهند. در یکی از این مهمانیها فرماندار کاشان به هنگام بازدید از موزه کوچکی که گیرشمن‌ها در سیلک برپا کرده‌اند، شمشری برنزی زنگ‌زده‌ای را، که سالم از زیر خاک بیرون آورده‌اند، به دست می‌گیرد تا تیزی لبه‌اش را آزمایش کند. شمشری را در هوا می‌چرخاند، و شمشری باستانی در دست او تکه تکه می‌شود. فرماندار زربلب به یکی از همراهانش، بدون هیچ تأسفی، می‌گوید: «به چه دلیل این فرنگیها برای این اشیای پوسیده این همه پول تلف می‌کنند؟»

می‌کنند، در حالی که در بازار بسیار زیباتر و نوتر از آنها پیدا می‌شود؟» (ص. ۷۱)

کاوشها در سیلک ادامه پیدا می‌کند. به نظر می‌آید که آنها از اینکه دست خالی باز نمی‌گردند خوشحال و راضی‌اند. این تپه همان تپه معروفی است که بقایای تمدنی شگفت و شگرف را در درون خود نهفته است. با پایان فصل حفاری در سیلک، گیرشمن‌ها راهی شوش می‌شوند و از آنجا با پشت سر گذاشتن ماجراهایی جذاب به عراق می‌روند. گرچه دیدن این ماجراها برای خانم گیرشمن خالی از تفریح هم نیست، ولی بهانه‌ای به دست او می‌دهد تا آداب‌دانی و تمدن خود را به رخ بکشد.

همین‌که از ایران خارج می‌شوند و در بصره نزد کنسول انگلیس می‌روند، مغرورانه می‌نویسد: «در آنجا بود که بار دیگر شبیه اسنانهای متمدن شدیم!» (ص. ۷۴)

سفر سوم از شهرپور تا آذر ۱۳۱۳ طول می‌کشد و با کاوش در محوطه‌های باستانی سیلک کاشان همراه است. این سفر همزمان است با برگزاری هزاره فردوسی در ایران. تانیا در کاشان در یک مراسم عروسی شرکت می‌کند و در کتاب با آب و تاب بسیار جزئیات آن مراسم را شرح می‌دهد. (صص ۸۰-۸۱) پیداست که این آگاهیها برای شناخت فرهنگ و آداب زندگی مردم ایران در آن سالها درخور اهمیت است.

مقصد بعدی گیرشمن‌ها بیشاپور است. کاوش در محوطه‌های متعلق به دوره ساسانیان در بیشاپور فارس از مهر تا بهمن ۱۳۱۴ به طول می‌انجامد. تانیا و همسرش از راه اصفهان به شیراز می‌روند. خانم گیرشمن که در عیب و ایراد گرفتن و افتخار کردن به تمدن اروپایی‌اش کوتاه نمی‌آید، به اصفهان که می‌رسند، ناخن خشکی می‌کند و از دیدن آن همه زیبایی و بناهای کم‌مانند، تنها به همین بسند می‌کند که می‌نویسد: «از مسجدها و قصرها و بازار دیدن کردیم.» (ص. ۷۵)

رومن گیرشمن، همسرش، و همکارانشان دشوارپه را بردارانه تاب می‌آورند، از بیماری گرفته تا بارانهای سیل‌آسا. تانیا در توصیف محیط اطراف و آدمهای دور و برش چیره‌دست است و هیچ چیز از نگاه او دور نمی‌ماند. به همین ترتیب است آنچه تانیا نقل می‌کند از سفری که از راه اتحاد شوروی به ایران می‌کند. (۱۹۳۶) این بخش از خاطرات تانیا و دیدار او با خانواده همسرش و خانواده خودش که در ۶ سالگی و سی سال پیش آنان را ترک گفته و به فرانسه رفته بسیار خواندنی است. تصویری از اوضاع اختناق‌آمیز و اوضاع اقتصادی - اجتماعی نابسامان آن سالهای شوروی را نیز، به خواننده می‌دهد.

کاوشها از مرداد تا آذر ۱۳۱۵ در کابل پی گرفته می‌شود. تا آنکه دی ماه ۱۳۱۵ فرا می‌رسد و آنها در بیشاپور کار خود را از سر می‌گیرند. در بهار سال بعد، رضا شاه و ولیعهدش از بیشاپور و غار شاهپور و مجسمه شاهپور اول ساسانی دیدن می‌کنند. گزارش خواندنی و ریزبینانه تانیا از این دیدار را باید تصویر روشن از خلق و خو و طبیعت مستبدانه و قلدر زشاه و تسلیم محض اطرافیان او دانست. تانیا گیرشمن می‌نویسد: «به محض اینکه شاه هیئت باستان‌شناسی را از دور می‌بیند، می‌پرسد: «چه، کیه؟» منظورش این بوده که آنها کیستند و اینجا چه می‌کنند؟ اطرافیان «مجاله و رنگ بریده و ترسان، در حالی که فقط به شاه چشم

موزاییکهای تالار ساسانی ارائه می‌کند. رومن و تانیا در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ در افغانستان به سر می‌برند و کاوشهای باستان‌شناسی خود را دنبال می‌کنند.

سپس به ایرن بازمی‌گردند و برای حفاری به شوش می‌روند. نخستین حفاری در شوش میان ماههای آذر ۱۳۲۵ تا اردیبهشت ۱۳۲۶ صورت می‌گیرد. رومن گیرشمن و گروهش با صرف وقت و حوصله بسیار و کار زیاد، قلعه شوش را (که زاک دومورگان ساخته بود) برای اقامت گروه باستان‌شناسی سامان می‌دهند و برای آغاز حفاریها کارگر استخدام می‌کنند. گاه کار کارگران محلی به نزاع می‌گشود. شرحی از دردرسازیهایی آنها را در همین قسمت از کتاب می‌توان خواند. (صص ۲۲۵-۲۳۲) ماجراهایی که در سفر به ایران از راه عراق و برای انجام دومین دوره حفاری در شوش پیش می‌آید و پلیس و پزشکان عراقی آنها را به بهانه مشکوک ابتلا به وبا، به زندان می‌افکنند و به معنای واقعی آنان را، همراه با چند خانواده دیگر که به بغداد سفر می‌کنند، شکنجه می‌کنند، چنان تأثیرگذار است که همدردی خواننده را برمی‌انگیزد. (صص ۲۳۶-۲۴۴)

دوره چندگانه حفاریها در شوش ادامه پیدا می‌کند. گرفتاری پایان‌ناپذیر آنها سر و کله زند با کارگرانی است که «از زیر کار در رو» هستند، یا آنهایی که پولهای اضافی را به جیب می‌زنند. بازدیدکنندگان بلندپایه هم مدام در رفت و آمدند. برخی از این بازدیدکنندگان به اصرار می‌خواهند همه قسمتهای حفاری شده را ببینند و وقتی چنین اجازه‌ای به آنها داده نمی‌شود، قهر می‌کنند و غر می‌زنند که: «فرنگیها این بنا را اشغال کرده‌اند و فکر می‌کنند ارث پدرشان است.» یا به زور متوسل می‌شوند و می‌خواهند هر طور هست وارد قلعه بشوند. ناچار، گیرشمن از ستاد ارتش می‌خواهد که افراد مسلحی را برای محافظت در اختیار آنها بگذارد.

در آذر ماه ۱۳۳۱ محمدرضا پهلوی و همسرش ثریا به شوش می‌روند و از کارهای گیرشمن و همکاران او دیدن می‌کنند. شاه و همسرش، در پایان دیدار، کتاب طلایی هیئت باستان‌شناسی شوش را امضاء می‌کنند، و روز بعد عکس آنها را روزنامه‌های چاپ

می‌کند و زیر آن می‌نویسند: «علیحضرتین کتیب طلایی بیمارستان دزفول را امضاء می‌کنند.» (ص ۲۸۱)

از مهم‌ترین کاوشها که شرح کامل آن را تانیا نوشته، بیرون آوردن زیگورات چغازنبیل از زیر خاک است؛ اما پیدا کردن گورهای سلطنتی ایلامیها، گیرشمنها را «به شدت ناامید» می‌کند. چون آن‌ها انتظار داشتند که به گنجینه‌های بی‌شماری همانند آنچه در گور توت عنخ آمون، فرعون مصر، یافته شده، دست پیدا کنند. در هر حال، کم و بیش گزارش مفصلی درباره این حفاری، در لابه‌لای خاطرات تانیا گیرشمن دیده می‌شود. و البته در همه آن سالها «دردسره‌های کوچک» همچنان ادامه

دوخته بودند» هیئت فرانسوی را معرفی می‌کنند. چند قدم بعد، باقی‌مانده طاقی را به شاه نشان می‌دهند. شاه نگاهی می‌اندازد و می‌گوید: «اینجا که طاق نیست.» همراه او همه‌جا بی‌خبر، پاسخ می‌دهد: «چرا اعلیحضرت، هنوز ابتدای طاق دیده می‌شود.» شاه از کوره درمی‌رود و می‌گوید: «دارم بهت می‌گم که طاق نیست.» همراه او ترس به لکت می‌افتد و دستپاچه می‌گوید: «بله، قربان، طاق نیست.» تانیا گیرشمن، زندانه می‌نویسد: «این دیدار تأثیری فراموش‌شدنی بر ما گذاشت.» (صص ۱۲۸-۱۳۰)

چهره ایران به سرعت در حال عوض شدن است. دیدار گیرشمنها از تهران، که در حال بدل شدن به شهری بزرگ و مدرن است، آنها را شگفت‌زده می‌کند. امرداد تا دی ماه ۱۳۱۶ زمان کاوش دوباره در سیلک کاشان است. آنها به کاشان می‌روند، ولی به محض ورود، تبی مسری کاشان گروه را گرفتار می‌کند. از این پس ماجراهایی جذاب یکی بعد از دیگری پیش می‌آید و خواننده را محو کتاب می‌کند؛ ماجرای شیوه طبابت عجیب و غریب، و البته بی‌ثمر یک پزشک، داستان ملاقات درویش بزرگ، دیدار گیرشمن و همسرش از چهارتاقی نیاسر و دیدار با کدخدای روستای آن روز نیاسر که هیتلر را «پایمر جدید» و اطرافیان هیتلر را «مام» می‌خواند! (صص ۱۳۷)

و خواستگاری یکی از مهندسان جوان ایرانی از خواهران تانیا گیرشمن که در فرانسه زندگی می‌کنند و مهندس جوان هرگز آنها را ندیده است. (صص ۱۳۵-۱۴۰)

کاوشها از آذر ۱۳۱۷ تا اردیبهشت ۱۳۱۸ در بیشاپور ادامه می‌یابد. تانیا، اکنون تا اندازه‌ای زبان فارسی را فراگرفته و می‌تواند، در حد نیازهای روزمره، با دیگران به فارسی صحبت کند. شرحی که او از مراسم عروسی روستاییان و ماجراهای پس از آن می‌دهد، خواندنی است، اما چیزی که دلپوشش‌ان می‌کند، سفرهایی است که از آغاز جنگ در اروپا می‌رسد.

سرگذشت آنها از خرداد تا امرداد ۱۳۱۹ گره خورده است با آغاز جنگ جهانی دوم و تصمیم رومن گیرشمن برای رفتن به جبهه‌های جنگ؛ اما به او خبر می‌دهند که به خاطر بالا بودن سنش لزومی ندارد به جبهه برود، در عوض مأموریت او را در تهران و در نزد وابسته نظامی فرانسه تعیین می‌کنند. گیرشمن راهی محل مأموریتش می‌شود و تانیا در پاریس می‌ماند و شاهد اشغال کشورش توسط ارتش آلمان است. تنهایی و دشواریها او را وادار می‌کند که به شوهرش بپیوندد. این سراسر آغاز مشکلات تازه اوست. گاه خطر جنگ و رویارویی با آن، و سفر زیر بمباران بمبافکن‌های ایتالیایی، و یک ماه انتظار در کشتی لنگر انداخته در بندر والتا، تانیا غرق ناامیدی می‌کند و با خود می‌گوید: «من مطمئن شده بودم که زنده به هیچ‌جا نخواهیم رسید» (ص ۱۶۸) اما سرانجام با پایداری شگفت‌آوری، خود را به همسرش می‌رساند.

در حفاریهای بیشاپور (مهر ۱۳۱۹- اردیبهشت ۱۳۲۰) تانیا توصیف دقیقی از کبی برداری

ترجمه گفتار کوتاه ساموئل کریمز، استاد دانشگاه پنسیلوانیا، نیز در شرح کتاب خواندنی است. (صص ۱۷-۱۹) کریمز از جنبه‌های ناشناخته باستان‌شناسی سخن گفته و اهمیت کار رومن گیرشمن و ارزش کتاب تانیا گیرشمن را برشمرده است.

ترجمه رسا، روان و خوش‌خوان فیروزه دیلمقانی از خاطرات تانیا گیرشمن، از مزایای کتاب است. بخش آخر کتاب (۹۰ صفحه از کتاب) اختصاص به عکسهای دیدنی از حفاریها، اشیای به دست آمده، دیدار بازدیدکنندگان، بناهای تاریخی و... دارد. بخشی از عکسها که از کتاب اصلی که در سال ۱۹۷۰ در فرانسه منتشر شده برداشته شده و عکسهای نیز از مکانهای حفاریها و اشیای به دست آمده از آنها، اثر دو عکاس صاحب‌نام ایرانی داوود صادق‌سا و ابراهیم خادم‌بیات به کتاب افزوده شده که بسیاری از آنها منحصر به فرد و بسیار باارزشند. ویراستاری کتاب را علی میرزائی و همکارانش مهشید جعفری و آبتین گلکار برعهده داشته‌اند. چاپ زیبا و طراحی مناسب روی جلد و صفحه‌آرایی چشم‌نواز کتاب، از دیگر امتیازات چاپ این اثر مهم است. وحید تائبی مدیریت هنری این کتاب را بر عهده داشته و حسن کریمزاده طراح جلد بوده‌است.

کتاب من هم باستان‌شناس شدم! خاطرات تانیا گیرشمن (۱۳۱۱-۱۳۴۶ خورشیدی) به ترجمه فیروزه دیلمقانی را انتشارات مؤسسه بنیاد فرهنگ کاشان، با شمارگان ۱۵۰۰ نسخه، در ۵۹۸ صفحه، به بهای ۲۵ هزار تومان، به خواستاران و علاقه‌مندان تاریخ اجتماعی معاصر ایران عرضه کرده است. □

می‌یابد و هر بار ماجرای خاوندنی پدید می‌آورد. این ماجراها، که پشت‌صحنه‌های تلاشی پیوسته برای نقب زدن در دل تاریخ و دست‌یافتن به گذشته‌های دور است، خود راوی دوره‌ای از تاریخ ایران زمین هستند که گرچه خیلی از روزگار ما دور نیست، ولی بخشهای بسیاری از آن فراموش یا تحریف شده‌اند.

کاووشای گیرشمن و هیئت باستان‌شناسی او در فروردین ۱۳۴۶ به پایان می‌رسد و گیرشمن‌ها ایران را برای همیشه ترک می‌کنند. به هر روی، در اینجا اشاره به همه آنچه تانیا گیرشمن توصیف کرده است، ضرورت ندارد. همین اندازه باید دانست که خاطرات او و کتاب من هم باستان‌شناس شدم! خواندنی، سرگرم‌کننده، آموزش‌دهنده و سرشار از نکته‌های ریز و دریافتهای دقیقی از زندگی ایرانیان در دهه‌های گذشته است، و آگاهی از محتوای کتاب تانیا گیرشمن برای کسانی که به تاریخ اجتماعی معاصر ایران دلبستگی دارند، ارزش بالایی دارد. او، در کنار همسر و همکاران همسرش، شیبا و روزهای سختی را سپری کرد. آنها در دل بیابانها و مکانهای دورافتاده، به سختی کار می‌کردند و از ابتدایی‌ترین امکانات رفاهی و حتی ملزومات زندگی محروم بودند. برای نمونه حفاریهای آنان در سال ۱۳۱۱ آغاز شد، در حالی که آنها ۲۳ سال پس از آن صاحب یک دستگاه یخچال، آن هم از نوع نفتی، شدند! در سال ۱۳۴۳ بود که به قلعه شوش (محل زندگی آنان) برق داده شد! و این یعنی ۳۲ سال زندگی در بیابان زیر نور چراغهای نفتی!

من هم باستان‌شناس شدم! بیانگر نامالیامات و سختیهای است که تانیا و همسرش در راه هدفی که داشتند (هر چه بود) تحمل کردند. تانیا، شانه به شانه همسر، در ثبت و بازسازی و ترمیم اشیاء، تایپ گزارشها، عکاسی و طراحی از بناها و اشیاء و حتی در آوردن برخی اشیاء از زیر خاک، و تأمین رفاه و پشتیبانی از همسر و هیئتهای باستان‌شناسی همکار او و پذیرایی از دوستان و همکاران و ارتشیان و سیاستمداران و نمایندگان نهادهای بین‌المللی و مراکز علمی و شاهان و رؤسای جمهور و وزیران و ... در طول ۳۵ سال فعال بود.

سالهاست که عملکرد رومن گیرشمن در ایران مورد پرسش آگاهان و صاحب‌نظران است. حسین محلوجی، مدیر بنیاد فرهنگ کاشان، در یادداشتی که بر کتاب نوشته ضمن ارائه شرح کوتاهی از محتوای کتاب، می‌پرسد که کار رومن گیرشمن و گروههای همکار او را چگونه می‌توان داوری کرد؟ آیا او در یافته‌های باستان‌شناسی خود امانتدار بوده است؟ پاسخ گروهی از باستان‌شناسان ایرانی منفی است؛ ولی محلوجی می‌نویسد که داوری در این باره نیاز به ارائه اسناد دارد و باید به دور از احساسات ملی‌گرایانه یا بیگانه‌ستیزانه باشد. (ص. ۱۰) یادآوری این نکته را نیز لازم می‌داند که «اگر گیرشمن و همکاران او، گاه محروم از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی، این کاوشها را، با تحمل سختیهای که بخشی از آنها در کتاب حاضر آمده است، انجام نمی‌دادند، ما امروز چه داشتیم؟ و مهم‌تر اینکه با آنچه گیرشمن و همکاران او از زیر هزاران خوار خاک بیرون آوردند و سهم ما شد، چه کرده‌ایم؟» (همان).

## بنیاد فرهنگ کاشان

منتشر کرده است

### دانشنامه کاشان

۳

آریزبان، مردم‌پژوه، آثار و پاره‌های دیگر آریزبان

ترجمه

کرتبه‌شناسان



۱۳۸۹

۰۲۱-۲۲۸۰۶۰۶۴

www.kashanica.com, info@kashanica.com